

تاریخ وصول: ۱۳۸۷/۹/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۱۰/۲۳

سن مسؤولیت کیفری کودک و عدالت حقوقی از نظر فقه و حقوق اسلامی

دکتر مسعود راعی *

دکتر نادعلی عاشوری **

فاطمه مالکی فروشانی **

چکیده:

یکی از مباحث مهم، در حوزه مسائل فقهی و حقوقی، در زمینه کودک است. سن مسؤولیت کیفری، بحث مهمی است که در این زمینه وجود دارد. بسیاری از کودکانی که به سن تکلیف عبادی (بلوغ) می‌رسند، از رشد فکری و عقلی لازم در مسائل کیفری برخوردار نیستند. حال این سؤال به وجود می‌آید، آیا سنی که در شرع برای تکلیف عبادی کودک، تعیین شده می‌تواند همان سن مسؤولیت کیفری باشد، یا ۱۸ سالگی، چنان‌که، در اسناد بین‌المللی از جمله کنوانسیون حقوق کودک مطرح شده است باید معیار قرار گیرد و در هر حال این سؤال وجود دارد که کدام سن، با عدالت حقوقی و به ویژه عدالت کیفری هم خوانی دارد؟ در حقوق جزا اصول مهمی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را سازنده نظام عدالت کیفری دانست باید گفت اعمال و اجرای این اصول زمینه تحقق عدالت حقوقی و به ویژه عدالت کیفری را محقق خواهد کرد از جمله اصولی که در نظام عدالت کیفری مطرح است اصل مسؤولیت اخلاقی است، براساس آن فرد در صورتی مسؤولیت خواهد داشت که بالغ، عاقل و مختار باشد. بنابراین در مسؤولیت کیفری علاوه بر بلوغ، رشد فکری و روانی یعنی رشدی که بتواند مسؤولیت کیفری را درک کند، نیز باید در نظر گرفته شود.

کلید واژه‌ها: کودک، بلوغ، رشد، سن مسؤولیت کیفری، عدالت حقوقی.

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

** استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

*** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

Arezuo1000@yahoo.com

مقدمه

کودکان در پایین‌تر از سنی خاص، به رشدی نرسیده‌اند تا مسؤولیت زیر پا گذاشتن قوانین، بر دوش آنها باشد. این مفهومی است ضمنی، از آن‌چه که شاید بارها در کنوانسیون حقوق کودک و دیگر منابع حقوق بشر به آن اشاره شده است، در کنوانسیون حقوق کودک از کشورهای عضو خواسته شده که حداقلی را در سن کودکان تعیین کنند که پایین‌تر از آن حداقل کودک مشمول مجازات کیفری نیست، اما کنوانسیون سن ویژه‌ای را مشخص نکرده، بنابراین سن مسؤولیت در کشورهای مختلف متفاوت است. در واقع در اصل یک کنوانسیون قید شده که تا قبل از ۱۸ سالگی فرد کودک محسوب می‌شود اما این اختیار را به قوانین داخلی نیز داده است که براساس اختیارات شان سن قانونی تعیین کنند البته در مورد اعدام، اعدام کودکان زیر ۱۸ سال را ممنوع دانسته است. در کشور ما نیز در بسیاری از موارد سن مسؤولیت کیفری با سن بلوغ جسمی مساوی گرفته می‌شود، مساوی دانستن سن بلوغ جسمی با سن مسؤولیت کیفری برداشتی است که قابل دفاع نیست، زیرا چگونه می‌توان در سایر مقررات کودکان را تا رسیدن به سن ۱۸ سالگی از رفتن به سربازی، گرفتن گذرنامه و سایر حقوق اجتماعی محروم دانست و حق استیفاء را برای آنان تا حد افراد بزرگسال قایل نبود اما به محض ارتکاب جرم آنان را مانند بزرگسالان به مجازات محکوم کنیم.

در قرآن کریم نیز سن خاصی برای بلوغ مطرح نشده و در روایات، گرچه به سن‌های مختلف اشاره شده است، ولی نه به‌عنوان یک معیار بلکه به‌عنوان طریق به تحقق معیار بلوغ که «احتلام در پسران و حیض در دختران» باشد. به بیان دیگر، در سنت، معیار بلوغ، احتلام و حیض است و سن یا سن‌های معین، طریقت بر آن معیار است.

علمای فیزیولوژی نیز سردسیر بودن و گرمسیر بودن آب و هوای منطقه‌ای را که انسان در آن زندگی می‌کند در زودرس و یا دیررس بودن بلوغ مؤثر می‌دانند، در منطقه گرمسیر رشد جسمی و جنسی سریع‌تر صورت می‌پذیرد به خلاف مناطق سردسیر که بلوغ در آن مناطق دیر صورت می‌گیرد و همچنین اعتقاد دارند که عواملی از قبیل تغذیه، وراثت، آب و هوا و عوامل محیطی مثل صدا، بینایی و نا بینایی در بلوغ تأثیر می‌گذارد.

حقوق اسلام به‌عنوان منبع اساسی قانون مجازات جمهوری اسلامی ایران است و قانون اساسی

نیز در اصل چهارم بر این مطلب تصریح کرده است. سن مسؤولیت کیفری از مسائل فقهی مورد اختلاف فقهای عظام است و شایسته است، مورد بحث قرار گیرد و نظریه درست به قانون گذار ارائه شود هم چنین این مسأله از مسائل زیربنایی بسیاری از احکام مدنی جزایی است. وجود سیاهه جرایم و انحرافات کودکان بزهکار از یک طرف و اهمیت اصلاح و تربیت آنها از طرف دیگر، ایجاب می کند که مسؤولیت کیفری کودکان از دیدگاه اسلام، مورد بررسی قرار گیرد و قواعد، ضوابط و مقررات سنجیده، مفید و مؤثری تدوین شود و شیوه های مؤثر و روش های کارآمدن در برابر بزهکاری کودکان در سنین مختلف، به قانون گذار ارائه شود. بدین منظور ابتدا واژه ی بلوغ و رشد را بررسی کرده و سپس نگرشی به سن مسؤولیت کیفری در قرآن، سنت و سخن فقها خواهیم داشت، در پایان خواهیم گفت که در عدالت کیفری توجه به منافع و مصالح کودک جنبه محوری دارد.

۱- بلوغ

بلوغ پدیده اعجاب انگیزی است که در روند رشد انسانی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. بلوغ طبق نظریه دانشمندان انتقال از مرحله کودکی به بزرگسالی است. در این دوره تغییرات فیزیولوژیکی در مغز و غدد داخلی بدن باعث دگرگونی جسمی، روانی و رفتاری چشمگیری می شود. در واقع، شخصیت نوجوان در این مرحله از زندگی است که ثبات می یابد و شکل می گیرد.

(موسوی بجنوردی، بلوغ، ۸۱)

۱-۱- بلوغ در قرآن کریم

قرآن کریم آیاتی دارد که مسأله بلوغ در آنها به روشن ترین وجه بیان می شود. مطابق این آیات مسأله بلوغ به طور قطع و یقین تکوینی و طبیعی است و با توجه به آنها نمی توان سن را ملاک بلوغ قرارداد. آیاتی که بیانگر تکوینی بودن سن هستند عبارتند از: «وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (نساء، ۶) «ویتیمان را هنگامی که بالغ شوند، آزمایش کنید اگر آنها را دانا به درک مصالح زندگانی خود یافتید اموال شان را به باز دهید».



در این آیه مطالب زیادی وجود دارد؛ هم‌چنین این آیه در مقام بیان سن رشد و حد رشد برای اعطای اموال به کودکان است. در قسمت اول آیه بلوغ بیان شده که میزان و نشانه‌های بلوغ از این جهت که از طرف شارع مقدس بیان شده تعبدی است ولی از لحاظ این که کودکان با مرور زمان و به طور طبیعی به این مرحله می‌رسند تکوینی است. و ما آن قسمت‌هایی از آیه را توضیح می‌دهیم که به مسأله بلوغ مربوط است.

«وَأْتَلُوا أَيْتَامَی» ابتلاء به معنای اختبار و امتحان است و یتامی جمع یتیم و یتیم می‌باشد. به نظر می‌رسد بعضی گمان کنند یتیم کسی است که پدر خود را از دست داده باشد. البته این هم صحیح است؛ ولی جامع نیست. در اینجا، یتیم به معنی محجور است؛ یعنی ممنوع از تصرف چون در روایت هم یتیم به معنای ممنوع از تصرف وارد شده است: «الجاریه اذا حاضت، ذهب عنها الیتیم» (کلینی، اصول کافی، ۷، ۱۹۷).

یتیم، صفت مشبیه و بر وزن فعلیل است. در عرب به کسی که صغیر یا محجور از تصرف، یعنی فاقد استقلال در تصرف باشد، می‌گویند هذا یتیم؛ یعنی به آن حد از رشد جسمی و فکری که بتواند استقلال در تصرف داشته و معاملات مالی را خودش انجام دهد نرسیده است. بنابراین، ترجمه آیه شریفه «وَأْتَلُوا أَيْتَامَی» چنین می‌شود: کسانی را که محجور و ممنوع از تصرف در اموال باشند، آزمایش و امتحان کنید. البته خیلی واضح است که این آزمایش و اختبار، قبل از زمان بلوغ صورت می‌گیرد، چون در آیه شریفه، کلمه «حتی» برای غایت است که در فارسی به معنای «تا» می‌باشد. افرادی را که در تصرفات مالی خود استقلال ندارند و ممنوع از تصرف می‌باشند امتحان کنید «تا» اینکه بالغ شوند. «حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ» یعنی تا این که به حد نکاح برسند.

«بلغ» در لغت به معنای رسیدن است. مثلاً می‌گویند: «بلغ فلان الی رتبه الاجتهاد» یعنی فلانی به حد اجتهاد رسید. «بَلَغُوا النُّكَاحَ» یعنی به حدی از رشد جسمی و جنسی برسد که بتواند نکاح کند و قدرت تولید مثل و باروری داشته باشد. بلوغ النکاح، عام است و به‌طور کلی حالت طبیعت انسان را بیان می‌کند که اگر به حدی از رشد جسمی و جنسی رسید که توانست نکاح کند؛ یعنی در پسر به حد تولید مثل و در دختر به حد باروری رسید، آن وقت بلوغ حاصل شده است.

«أنس» به معنای دریافتن است. حضرت موسی(ع) در جریان دریافت پیام الهی در کوه طور

می‌گوید: «انست نارا» (طه، ۱۰) یعنی دریافتیم. البته به حسب ظاهر دریافت او غیر از دریافت ماست. به هر حال، اگر یتیم و ممنوع‌التصرف از اموال را آزمایش کردید و به رشد معاملی، جنسی و حقوقی در او رسیدید و دریافتید که مصلحت و منفعت خود را تشخیص می‌دهد، بر شما واجب است که اموالش را به او برگردانید.

بلوغ نکاح، نهایت و غایت ولایت است بعد از بلوغ نکاح، اگر کودک به رشد نیز رسیده بود، بر ولی حرام است که اموال شخصی را نگه دارد. از این آیه شریفه استفاده می‌شود که اگر تا یک ساعت پیش اموال یتیم تلف می‌شد ولی یدش امانی و ضامن نبود؛ ولی از این لحظه (رشد) در صورتی که قیم و ولی در برگرداندن اموال کوتاهی کند و مال تلف گردد، ید او غیر امانی محسوب می‌شود و ضامن است و قاعده «و علی الید ما اخذت حتی تؤدیه» جاری می‌شود.

از این آیه استفاده می‌شود که بلوغی را که خداوند در «بَلَّغُوا النِّكَاحَ» بیان کرده است، تعبدی نیست؛ چون بلوغ النکاح، یعنی توان آمیزش و تولیدمثل و باروری داشتن، و این حالت برای پسر و دختر یک امر تکوینی است؛ یعنی طبیعت انسان (چه پسر و چه دختر) اگر به این حد از رشد جسمی و جنسی برسد، توان تولید مثل و باروری دارد.

البته بلوغ النکاح را در دختر و پسر، از طریق ابتلا و آزمایش می‌توان تشخیص داد چون توان هر کدام از آنها در تولیدمثل و باروری مختلف است. به اصطلاح علمی، توان مرد به اسپرم و توان زن به تخمگذاری (اوولاسیون) است. یعنی از طریق احتلام پسر و عادت ماهانه دختر مشخص می‌شود که آنها به حد تکلیف و بلوغ رسیده‌اند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.» (نور، ۵۸)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! باید بردگان شما و هم‌چنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند، در سه وقت از شما اجازه بگیرند: قبل از نماز فجر و در نیمروز هنگامی که لباس‌های خود را بیرون می‌آورید و بعد از نماز عشا. این سه وقت خصوصی برای شماست. اما بعد از این سه



وقت، گناهی بر شما و بر آنها نیست و برگرد یکدیگر طواف کنید. این گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند و خداوند عالم و حکیم است».

از اطفال کسانی که به حد احتلام نرسیده‌اند، و مصداق «لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ» هستند، در ارتباط با ورود به اتاق استراحت پدر و مادر حکمی دارند و کسانی که به حد احتلام رسیده‌اند و به تعبیر شیرین قرآن «بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ» هستند، حکمی دیگر دارند. خداوند برای سالم‌سازی جامعه و ایجاد مدینه فاضله و همین‌طور برای سلامتی خانواده، یک حکم تربیتی و اخلاقی را در این آیه شریفه ذکر فرموده است، و در عین حال، مسأله بلوغ را که از شرایط عامه تکلیف است، در این آیات بیان نموده است. «وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (نور، ۵۹)

«و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند، باید اجازه بگیرند؛ همان‌گونه که اشخاصی که پیش از آنها بودند، اجازه می‌گرفتند. این چنین خداوند آیاتش را برای شما تبیین می‌کند و خداوند عالم و حکیم است».

موضوع در این آیه شریفه، اطفالی هستند که به حد بلوغ الحلم رسیده‌اند که در هنگام ورود به اتاق استراحت پدر و مادر، باید اذن بگیرند. به عبارت دیگر، هنگامی که اطفال به حد احتلام رسیده باشند، باید هنگام وارد شدن اجازه بگیرند. احتلام، یک حد از رشد جسمی و جنسی است و ارتباطی با مسأله سن ندارد. خداوند، بلوغ را به عنوان امری تکوینی و حقیقی معرفی می‌کند. هیچ آیه‌ای از قرآن نداریم که خداوند بلوغ را در ارتباط با سن و سال مطرح کرده باشد. (موسوی بجنوردی، بلوغ، ۸۶) هنگامی که طفل به این حد از رشد جسمی و جنسی رسید، که از آن در قرآن کریم تعبیر به حلم می‌شود، واجب است که همچون افراد دیگر که به حد بلوغ رسیده‌اند، هنگام دخول اذن بگیرد.

واژه‌ی حلم و احتلام هم در قرآن آمده و هم در سنت. معنای این واژه در قرآن و سنت و عرف عقلا واحد است؛ چرا که واژه‌ی حلم و احتلام، حقیقت‌شرعیه ندارد؛ بلکه حقیقت عقلایی دارد و شارع مقدس نیز در هر جا که این واژه را به کار برده به معنای عقلایی آن توجه داشته است و آن را از معنای حقیقی و لغوی خودش خارج نموده است.



حلم که جمع آن احلام است، در واقع به معنای خواب دیدن می‌باشد؛ زیرا جوانان مقارن بلوغ خواب‌هایی می‌بینند که سبب احتلام آنها می‌شود. این واژه کنایه از بلوغ و یکی از تعبیرات زیبای کنایه قرآن کریم می‌باشد؛ یعنی ذکر لازم و اراده ملزوم کرده است. خداوند در این آیه، مبنای بلوغ را یک امر طبیعی و تکوینی یعنی حلم قرار داده است. حلم عبارت از رسیدن به آن حد از رشد جنسی و جسمی است که توان تولید مثل را داشته باشد. در اینجا دیگر، سن و جنس مطرح نیست و کاری به طول عمر ندارد که در چند سالگی به بلوغ می‌رسد و همین‌طور کاری به جنس انسان هم ندارد که دختر است یا پسر. به‌طور کلی، مطابق قرآن کریم به حلم و بلوغ رسیدن مطرح است نه جنس اطفال و دختر یا پسر بودن آنها. در پسر حلم همزمان با خروج اسپرم هست؛ ولی در دختر این امر چگونه تحقق پیدا می‌کند؟ به عبارتی دیگر، از کجا بفهمیم که دختر نیز به حد حلم رسیده است؟ حلم و احتلام در دختر از کجا و به چه طریق تشخیص داده می‌شود؟

برای فهم مطلب، باید به عرف عقلا رجوع کرد. اگر در عرف به زنی بگویند: «هذه المرأة احتلمت ای بلغته الحلم» یعنی این زن، به حدی رسیده است که توان تولید مثل دارد. نشانه این توان در زن تخم‌گذاری است که با عادت ماهانه و حیض شدن ملازم است. البته این یک بحث کارشناسی و تخصصی است. اگر در حال حاضر، از دانشمندان فیزیولوژی، که کارشناسان این مسأله هستند، بپرسید: بلوغ و احتلام در دختر چگونه است؟ پاسخ می‌دهند: وقتی که دختر تخم‌گذاری کند به سن بلوغ رسیده است. این زمان مقارن است با عادت ماهانه او که اماره‌ای قطعی است بر این که این دختر به سن بلوغ رسیده است. (مه‌ریزی، بلوغ دختران، ۲۳۸)

۱-۲ بلوغ در احادیث و روایات

ائمه اطهار که قرآن‌های ناطق هستند و سخنان‌شان تبیین و توضیح آیات قرآن می‌باشد، درباره مسأله بلوغ، احادیث زیادی را به مناسبت‌های مختلف بیان کرده‌اند. پاره‌ای از آن احادیث، که مطلوب ما (تکوینی بودن بلوغ) را ثابت می‌کند، ذکر می‌کنیم.

۱- «عن اسحاق بن عمار، قال: سالت اباالحسن (ع) عن ابن عشر سنين يحج، قال (ع): عليه



حجۀ الاسلام، اذا احتلم و كذلك الجارية عليها الحج، اذا طمئت.» (شیخ حرعاملی، وسائل الشیعه الی تحصیل مائل الشریعه، ۳۰)

« اسحاق بن عمار از حضرت رضاع(ع) در مورد پسری که ده سال دارد سؤال می‌کند که: آیا می‌تواند حج به جا آورد؟ حضرت در جواب می‌فرماید: در صورتی که محتلم شود، حج بر او واجب می‌گردد. دختر نیز هنگامی که حیض ببیند، حج بر او واجب است.»

حقیقت سؤال این است که حجۀ الاسلام که یکی از شرایط آن بلوغ می‌باشد چه زمانی بر پسر و دختر واجب می‌گردد؟ حضرت در پاسخ انگشت روی یک امر تکوینی می‌گذارد: در پسر ملاک را احتلام و در دختر حیض معرفی می‌کند و اصلاً سخنی از سن به میان نمی‌آورد.

۲- عن شهاب، عن ابي عبدالله، قال: سألته عن ابن عشر سنين يحج، قال(ع): عليه حجۀ الاسلام، اذا احتلم و كذلك الجارية، عليها الحج، اذا طمئت.(همان، ۳۰)

«شهاب از امام صادق(ع) سؤال می‌کند پسری که ده ساله است آیا می‌تواند حج به جا آورد؟ امام می‌فرماید: پسر هنگامی که محتلم گردد و دختر زمانی که حیض ببیند می‌توانند حجۀ الاسلام را به جا آورند.»

۳- عن ابي عبدالله(ع) قال: ان اولاد المسلمين موسومون عندالله شافع و مشفع. فاذا بلغوا اثنتي عشرة سنة، كتبت لهم الحسنات؛ فاذا بلغوا الحلم، كتبت عليهم السيئات. (شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۳۹۳)

«امام صادق(ع) می‌فرماید: فرزندان مسلمانان نزد خداوند دارای علامت هستند که هم شفاعت می‌کنند و هم شفاعت می‌شوند؛ زمانی که به سن ۱۲ سالگی برسند، حسنات بر آنها نوشته می‌شود و زمانی که به مرتبه حلم برسند، گناهان بر آنها ثبت می‌گردد.»

این روایت از روایات جالب تربیتی است که در آن مسأله بلوغ نیز مطرح شده است. پسرها زمانی که دوازده ساله باشند، اعمال نیک و مستحباتی را که به جا می‌آورند، در نامه اعمال آنها ثبت می‌شود؛ اما گناهان آنان از زمان حلم ثبت می‌گردد. در واقع، فعل حرام در زمان بلوغ و تکلیف عقاب و کیفر دارد.

امام (ع) می‌فرماید: «اذا بلغوا الحلم، کتبت علیهم السیئات». زمانی که به مرتبه حلم برسند، در صورت ارتکاب جرم، مستحق کیفر خواهند بود. امام (ع) بلوغ را به معنای حلم گرفته و جنس مذکر و مؤنث بودن را مشخص نکرده است، بلکه به طور کلی طبیعت انسان را، زمانی که به حد حلم رسید، معرفی کرده است.

۴- عن حمران، قال: سألت ابا جعفر (ع) قلت له: متى يجب على الغلام ان يوخذ بالحدود التامة و يقام عليه و يؤخذ بها؟ قال: اذا خرج عنه الیتیم و ادرك. قلت: فلذلك حد يعرف به؟ فقال: اذا احتلم، او بلغ خمس عشرة سنة، او اشعر او انبت قبل ذلك، اقيمت عليه الحدود التامة و اخذ بها و اخذت له قلت: فالجارية متى تجب عليها الحدود التامة و تؤخذ بها و يوخذ لها؟ قال: ان الجارية ليست مثل الغلام، ان الجارية اذا تزوجت و دخل بها، و لها تسع سنين، ذهب عنها الیتیم و دفع اليها مالها و جاز امرها في الشراء و البيع، و اقيمت عليها الحدود التامة و اخذ لها و بها. (شيخ حر عاملی، وسائل الشیعه الى تحصيل مسائل الشریعه، ۳۰)

«حمران می‌گوید: از امام باقر (ع) سؤال کردم که چه زمانی حد تام بر پسر اقامه می‌شود؟ فرمود: زمانی که از یتیم (محبوریت) خارج گشته و ادراک کند. گفتیم: آیا برای آن نشانه‌ای هست؟ فرمود: زمانی که احتلام شود، یا به ۱۵ سالگی برسد و یا قبل از آن انبات شعر صورت گیرد، حد تام به نفع و ضرر او اقامه می‌شود. گفتیم: چه زمانی حد تام به ضرر و نفع دختر اقامه می‌شود؟ فرمود: دختر همانند پسر نیست؛ دختر زمانی که ازدواج کند و مدخول بها واقع شود و دارای نه سال باشد، یتیم (محبوریت) از او برداشته می‌شود و اموالش به او بازگردانده می‌شود و در خرید و فروش امر او نافذ است و حد تام به نفع و ضرر او اقامه می‌گردد.»

در این حدیث شریف، راوی از امام باقر (ع) زمان وجوب تکلیف و اقامه حد بر پسر و دختر را سؤال می‌کند. امام (ع) در جواب به چند مسأله اشاره می‌کنند؛ هم مسأله تکوینی بودن بلوغ (احتلام و حیض یا تزویج) و هم مسأله سن مطرح می‌شود.

همه فقهای ما این روایت را دیده‌اند؛ ولی بدون توجه به مسأله احتلام و حیض و تزویج، مسأله سن را ملاک تکلیف و اقامه حدود قرار داده‌اند و احکام را روی ۹ سال در دختر و ۱۵ سال در پسر برده‌اند. در حالی که سن نمی‌تواند ملاک تکلیف و اجرای حد قرار گیرد، چون در حدیث



دارد که «ان الجاریة اذا تزوجت و دخل بها و لها تسع سنین» باید دید که مقصود از «تزوجت» چیست؟

مقصود از «تزوجت و لها تسع سنین»، این است که دختر ازدواج کرده و قابلیت آمیزش داشته باشد. فقط صرف تزویج مهم نیست، بلکه قابلیت آمیزش مهم است. «ولها تسع سنین» در تکلیف و بلوغ، موضوعیت ندارد؛ بلکه می‌خواهد اقل مراتب قابلیت برای تزویج را بیان کند آنچه در فقرات حدیث شریف عمده هست «اذا تزوجت و دخل بها» می‌باشد.

البته امکان دارد که دختر در ۹ سالگی هم قابلیت تزویج و آمیزش داشته باشد. به اجماع همه فقها دخول به غیر بالغ جایز نیست؛ بلکه باید دختر به یک حد از رشد جسمی و جنسی رسیده باشد که از آن تعبیر به بلوغ می‌کنیم. این روایت می‌خواهد بگوید که امکان دارد در ۹ سالگی هم این قابلیت تزویج و آمیزش پیدا شود، نه این که ملاک ۹ سال باشد. (آیت اللهی، سن ازدواج دختران، ۳۳۸)

۵- «ان رسول الله (ص) دخل بعائشه و هی بنت عشر سنین و لیس یدخل بالجاریة حتی تکون امرءة.» (شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، حدیث ۵) «رسول خدا (ص) با عایشه که در سن ده سالگی بود، ازدواج کرد و دختر مورد آمیزش قرار نمی‌گیرد، مگر زمانی که به حد زنی رسیده باشد».

این که در ذیل حدیث می‌فرماید: «لیس یدخل فی الجاریة، حتی تکون امرأة» بسیار حائز اهمیت است. چون می‌گوید، باید زن باشد. زن بودن یعنی چه؟ یعنی اینکه قابلیت زناشویی داشته باشد. وقتی زن قابلیت آمیزش داشت، در آن صورت جایز است که مدخول بها واقع شود و آمیزش و قابلیت زناشویی یک امر تکوینی است؛ یعنی باید به حد خاصی از رشد جسمی و جنسی رسیده باشد. عایشه هم در سن ده سالگی به آن حد از رشد جنسی و جسمی رسیده بود که قابلیت تزویج با رسول گرامی اسلام را پیدا کرد. (عطائی اصفهانی، بلوغ دختران، ۴۷)

۲- رشد

نظر به این که کلیه مباحثی که در بررسی نقش سن رشد در مسؤولیت کیفری مطرح گردیده

است، مبتنی بر شناخت مفهوم اصطلاحی رشد می‌باشد، از این رو به تفصیل مفهوم اصطلاحی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. این اصطلاح در مواضع متعددی از منابع فقه (کتاب و سنت) و کلام فقها، معانی متفاوت دارد و استعمال کلمه رشد در امور حقوقی با استعمال این کلمه در امور کیفری تا حدودی مغایر با یکدیگر است.

۲-۱ در فقه

با بررسی‌های انجام گرفته در سخنان ائمه‌ی معصومین علیهم السلام می‌توان چنین نتیجه گرفت که رشد در سه مرحله صورت می‌گیرد: (فاضل میبدی، بلوغ از دیدگاه فقهی و کارشناسی، ۲۸) مرحله‌ی اول: از بدو تولد تا هفت سالگی.
مرحله‌ی دوم: از هفت سال تا پانزده سالگی.
مرحله‌ی سوم: از پانزده سالگی تا بیست و یک سالگی.

اصطلاح دیگری از رشد وجود دارد که می‌توان از آن به معنای «عقل و توانایی فکری» یاد نمود. این اصطلاح، علاوه بر جنبه حقوقی، شامل مسائل کیفری نیز خواهد شد. اما از آنجا که این اصطلاح در کلام فقها به خوبی منقح نشده است، ضروری است که به تفصیل مورد بررسی قرار گیرد. این معنا از رشد به دو معنای عام و خاص قابل تقسیم است:

الف- عقل در مقابل جنون

عقل به معنای عام در مقابل جنون قرار دارد. برخی از فقها واژه «رشد» را به معنای عقل استعمال نموده‌اند و مقصودشان از این قید، عقل در مقابل جنون بوده است. اگرچه همین نکته مورد غفلت بعضی دیگر از محققین و صاحب نظران قرار گرفت. علامه حلی برای مسئولیت کیفری اشخاص، علاوه بر بلوغ، «رشد» را نیز شرط دانسته است (علامه حلی، المختصر النافع، ۲، ۲۴۹) و همین موضوع سبب شده تا به ایشان این نظریه را نسبت دهند که مقصود علامه آن است که در مسئولیت کیفری علاوه بر بلوغ، رشد نیز شرط است (مرعشی، نظرات فقهی و حقوقی در خصوص بلوغ و رشد، ۲۱، ۵) اما به نظر می‌رسد با دقت در عبارات علامه حلی در همان صفحه و تمامی کتاب، می‌توان بخوبی دریافت که مقصود ایشان از قید «رشد» در مسائل کیفری، رشد به



معنای عقل (در مقابل جنون) می‌باشد و به معنای معروف و مصطلح آن منظور ایشان نبوده است.

ب- عقل در مقابل سفاهت

اصطلاح رشد در معنای دیگر، به معنای عقل به کار رفته است و بر مبنای این اصطلاح، عقل نه تنها در معنای مقابل جنون و صغر به کار می‌رود؛ بلکه در مقابل «سفیه» و «أبله» نیز قرار می‌گیرد. این اصطلاح اگرچه برای کسانی که به معنای سنتی رشد (رشد به معنای عقل معاش) آشنایی دارند تا حدودی غریب و نامأنوس جلوه می‌نماید؛ ولی اثبات اعتبار رشد به این معنی، می‌تواند باب جدیدی را در مسؤولیت کیفری افراد در فقه، بگشاید. اگرچه شیوه‌ی طرح این موضوع جدید است. ولی اصل آن ریشه در منابع فقهی دارد. بدین جهت بعد فقهی این مسأله بیان می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: «... فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمِلْ لِوَلِيِّهِ بِالْعَدْلِ...» (بقره، ۲۸۲) «... اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) است، یا (به خاطر لال بودن) توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولی او (به جای او)، با رعایت عدالت، املا کند! ...». این آیه اگر چه مربوط به مورد خاص مالی است ولی بر پایه‌ی برخی روایات، از ملاک «سفیهاً او ضعیفاً» می‌توان استفاده عام نمود و آن را به مطلق مسائل مالی تعمیم داد. چنان که امام صادق (ع) می‌فرماید: «انقطاع یتیم بالاحتلام و هو اشد و ان احتلم ولم یؤنس منه رشد و کان سفیهاً او ضعیفاً فلیمسک عنه ولیه ماله» (کلینی، اصول کافی، ۷، ۶۸). محدودیت مالی یتیم با احتلام پایان می‌یابد و این همان رشد او محسوب می‌شود و اگر محتلم شود ولی به حد رشد نرسیده باشد و هنوز سفیه یا ضعیف باشد بر ولی او لازم است تا از دادن اموالش به وی امتناع کند.

در این روایت واژه‌هایی همچون «الاحتلام»، «اشده»، «رشد»، «سفیهاً» و «ضعیفاً» به کار رفته است که هر یک از این اصطلاحات در ارتباط با یکدیگرند و برخی مفسر برخی دیگر، مثلاً «واو» در جمله «و کان سفیهاً او ضعیفاً» تفسیریه است. یعنی این جمله، تفسیری از کلمه «عدم رشد» است، بنابراین اصطلاح «رشد»، فقط در مقابل «سفه» قرار ندارد، بلکه علاوه بر آن در برابر «ضعف» نیز قرار می‌گیرد. ممکن است ادعا شود که این روایت هیچ‌گونه دلالتی بر استعمال رشد در «مسائل کیفری» ندارد، اما پاسخ این پرسش را به‌وضوح می‌توان در روایت دیگری از امام

صادق (ع) یافت: «اذا بلغ اشدّه ثلاث عشره سنه و دخل فی الاربع عشره و جب علیه ماوجب علی المحتملین، احتلم او لم یحتلم کتبت علیه السیئات و کتبت له الحسنات و جاز له کل شیء الا أن یکون ضعیفاً او سفیهاً» (همان، ۷، ۶۹).

این روایت علاوه بر صحت سند، به صراحت دلالت بر استعمال رشد در مسائل کیفری دارد و از نظر اصطلاحات نیز مانند روایت پیشین، کلماتی همچون «احتلام»، «اشده»، «ضعیفاً» و «سفیهاً» آمده است؛ اما با این تفاوت که اصطلاح «رشد» در روایت به کار نرفته، ولی از آنجا که در روایت سابق، «رشد» به «کان سفیهاً او ضعیفاً» تفسیر شده بود، بنابراین اصطلاح رشد نیز در این روایت مفروغ عنه می‌باشد، اگر چه به صراحت این کلمه ذکر نشده است. در ضمن این روایت عباراتی مانند «کتبت علیه السیئات و کتبت له الحسنات و جاز له کل شیء»، دلالت بر نقش رشد در امور کیفری دارد. علاوه بر این واژه‌های «کل شیء» به حدی عام است که برای اهل فن هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که این روایت شامل مسائل کیفری نیز می‌شود. البته واژه «کل شیء» شامل مسائل مدنی نیز می‌شود، ولی «قدر متیقن» شامل «مسائل کیفری» است، زیرا کلمه «سیئات» که در مقابل «حسنات» به کار رفته، عمدتاً در مسائل کیفری مصداق پیدا می‌کند. به‌ویژه بر مبنای دیدگاه برخی از فقهای شیعه که معتقدند حتی برای ارتکاب گناه می‌توان شخص را تعزیر نمود. به علاوه در این روایت هیچ سخنی در مورد مسائل مالی به میان نیامده است بنابراین فضای روایت در مجموع بیشتر رنگ کیفری دارد.

در روایات دیگری نیز اصطلاح «سفیه» و «ضعیف» در مسائل «کیفری» به کار رفته است. در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است: «سأله أبی و أنا حاضر عن الیتیم متی یجوز أمره؟ قال: حتی یبلغ اشدّه قال: و ماأشدّه؟ قال احتلامه. قال قلت قد یکون الغلام ابن ثمان عشره سنه او اقل او اکثر و لم یحتلم. قال اذا بلغ و کتب علیه الشئ (و نبت علیه الشعر) جاز علیه أمره الا أن یکون سفیهاً او ضعیفاً» (حرعاملی، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ۱۳، ۱۴۳). از اطلاق کلمه «أمر» در روایت به قرینه روایات پیشین (زیرا در صورتی که سایر روایات قرینه ای بر این استظهار نباشد، ممکن است ادعا شود که کلمه «أمره» صرفاً مربوط به امر خاص مذکور در روایت یعنی امور مالی است). می‌توان چنین استظهار نمود که این روایت، شامل مسائل کیفری نیز می‌شود.



هم‌چنین اگر روایت منقول از کتاب «خصال» جمله «کتب علیه الشئ» صحیح باشد، (صدوق، من لایحضره الفقیه، ۲، ۴۹۵) شاهد دیگری بر مدعا خواهد بود؛ زیرا کلمه «الشئ» نیز مانند کلمه «أمر» دارای اطلاق است. اگر چه شاید بتوان ادعا نمود که حتی به قرینه حذف کلمه «کل» بر عموم نیز دلالت دارد. در روایت دیگری از امام صادق (ع) نیز اصطلاح رشد در مسائل کیفری استعمال شده است:

«إذا بلغ اشدّه ثلاث عشرة سنة ودخل فی الاربع عشرة وجب علیه ماوجب علی المحتلمین احتلم او لم یحتلم کتبت علیه السیئات وکتبت له الحسنات و جاز له کل شی الا ان یكون سفیهاً و ضعیفاً» (طوسی، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، ۹، ۱۸۳). در این روایت اصطلاح «أشد» به معنای «رشد» است و در روایات متعددی، رشد به معنای «عقل» و بلوغ فکری به کار رفته است از جمله می‌توان به چند روایت ذیل استناد نمود:

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: «سأله ابی و انا حاضر عن قول الله عزوجل (حتى اذا بلغ اشدّه) قال: الاحتلام قال فقال: یحتلم فی ست عشرة و سبعة عشر و نحوها فقال: اذا اتت علیه ثلاث عشرة سنة و نحوها فقال: لا اذا اتت علیه ثلاث عشرة سنة کتبت له الحسنات و کتبت علیه السیئات و جاز امره الا ان یكون سفیهاً او ضعیفاً، فقال: و ما السفیه؟ فقال: الذی یشتری الدرهم باضعافه، قال: و ما الضعیف؟ قال: الابله» (همان، ۱۸۲).

اگرچه احمد بن عمر الحلبي که از راویان این روایت است، از اصحاب امام رضا (ع) بود و عصر امام صادق (ع) را درک نکرده است تا روایتی از ایشان نقل کند، (خویی، معجم رجال الحدیث، ۱، ۱۳۹) اما برخی بر این عقیده‌اند که نقل بعضی روایات از جانب شیخ طوسی که از احمد بن عمر حلبی، بدون واسطه از امام صادق (ع) نقل شده است، علی القاعده باید احمد بن عمر از پدر خود نقل کرده باشد (حسن ابن زین الدین، ۱۴۰۳، ۲، ۴۳). شاهد مدعا این است که کمتر روایتی از احمد بن عمر حلبی به صورت مستقیم از امام صادق (ع) بدون واسطه‌ی پدرش یا دیگر راویان نقل شده است و در روایت حاضر نیز احمد بن عمر با واسطه‌ی عبدالله بن سنان نقل نموده است. بنابراین در مورد سند روایت، از این نظر خدشه‌ای وارد نیست. در این روایت وقتی از امام در مورد «سفیه» سؤال می‌شود آن را به جنبه مالی تفسیر می‌نماید. ولی آنگاه که از «ضعیف» سؤال



شده، در پاسخ به شخص «أبله» تفسیر می‌نمایند که أبله در این معنا اعم از امور کیفری و مدنی می‌باشد. در واقع می‌توان گفت که طبق این روایت غیر رشید کسی است که سفیه یا ضعیف باشد و چنان که سابقاً نیز بیان گردید، رشد فقط در مقابل سفه نیست. در روایت دیگری از امام صادق (ع) آمده است: «أنه قال فی ولی الیتیم اذا قرأ القرآن و احتلم و أونس منه الرشد دفع الیه مالہ و ان احتلم و لم یکن له عقل یوثق به لم یدفع الیه و أنفق منه بالمعروف علیہ.» (نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ۱۳، ۴۲۷)

در این روایت نیز از رشد، تعبیر به «لم یکن له عقل یوثق به» شده، یعنی اصطلاح رشد به معنای «عقل» به کار رفته است. در روایت دیگری در مورد «سفیه» نیز تعبیر به «من لا تثق به» (حر عاملی، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ۴۳۴) شده، یعنی سفیه کسی است که قابل اعتماد نباشد و این معنا بسیار وسیع و قابل انعطاف می‌باشد. در روایت دیگری نیز از تعبیر «لیس بعقله بأس» و «ان احتلم و لم یکن له عقل» (کلینی، اصول کافی، ۶۸، ۷) استفاده می‌شود که رشد به معنای عقل نیز به کار رفته و اختصاص به معنای متعارف حقوقی (عقل معاش) ندارد. از ابن عباس نیز روایت شده است که رشد به معنای وقار، حلم و عقل است (طوسی، الخلاف، ۳، ۲۸۴).

بنابراین اصطلاح رشد به معنای عقل و بلوغ فکری نیز به کار رفته است و اصطلاح «سفیه» و «ضعیف» اختصاص به مسائل مالی که در قرآن و برخی روایات ذکر شده است ندارد و بر اساس روایاتی که به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت، رشد شامل مسائل کیفری نیز می‌شود و در واقع آن چه در تفسیر آیه رشد مطرح گردیده و آن را به امور مالی و توانایی بر حفظ مال تعریف نموده‌اند، فقط بیان و تفسیر مورد آیه می‌باشد. از این رو رشد مفهومی «عام» است و نه مفهومی خاص، تا فقط شامل امور مدنی شود، بلکه شامل امور کیفری نیز می‌شود. بدین معنی که رشد در امور کیفری نیز شرط است. اما این که آیا رشد مفهومی «نسبی» یا مطلق است در ادامه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲-۲ در حقوق

کلمه رشد در قانون مدنی تعریف نشده است. مقصود از رشد این است که شخص توانایی اداره اموالش را به نحو عقلانی داشته باشد. رشد یک ملکه نفسانی است که اثرش اصلاح مال و



مانع فساد آن است. یعنی وجود چنین صفتی در شخص موجب بهره‌برداری درست از مال و مانع صرف مال در راه‌های غیرعقلانی می‌گردد. فقها در تعریف رشد اقوال متعددی دارند. (مرعشی، نظرات فقهی و حقوقی در خصوص بلوغ و رشد، ۵۳)

«الرشد وهو ان يكون مصلحا لماله» (ابن براج، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، ۹۷) در تعریف جامع‌تر از رشد می‌توان گفت که رشد حالتی در انسان است که او را از تباه کردن اموال بازداشته و به بهبود و اصلاح آن هدایت می‌کند. به خاطر همین رشد به‌عنوان شرط مستقلاً از بلوغ در قوانین پذیرفته شده است. «لایکفی البلوغ فی الزوال حجر عن الصبی. بل لابد معه الرشد» (محقق‌حلی، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ۲، ۳۵۱) برای زوال حجر از صغیر صرف بلوغ کفایت نمی‌کند و باید رشد وی نیز اثبات گردد یا «لا یرتفع الحجر عن الصبی بتحقیق البلوغ وحده حتی تحصیل معه الرشد» (زین‌الدین، مسالک الافهام، ۶، ۲۲) به صرف بلوغ حجر صغیر مرتفع نمی‌شود مگر این‌که رشد را نیز تحصیل کرده باشد.

تمیز رشد معیار ثابت و علمی ندارد و داوری عرف را باید ملاک قرارداد و برای احراز عدم رشد زیاده روی‌ها و تذبذب‌ها باید در شمار خلق و خوی و ملکه شخص باشد و تکرار اعمال سفیهانه نشانه وجود سفاقت است. باید این اعمال مداومت داشته‌باشد و الا صرف انجام کار سفیهانه دلیل به سفاقت نیست.

استقلال مفهوم رشد در برابر بلوغ جسمی ایجاب می‌کند که رشد کودکان بالغ نیز نیاز به اثبات داشته‌باشد. اثبات رشد باید در دادگاه صورت پذیرد و از سوی دیگر رجوع به دادگاه‌ها برای اثبات رشد تمامی کسانی که به سن بلوغ رسیده‌اند کاری به نظر غیر ممکن می‌آید و اگر غیر ممکن نباشد کاری متعذر و دشوار است. برای جلوگیری از این‌گونه دشواری‌ها و ایجاد نظم برمبنای ظاهر و غلبه قانون‌گذار باید سن معینی را به عنوان اماره رشد قرار دهد تا فرض شود هر کسی با رسیدن به این سن رشید محسوب شود. مگر این‌که خلاف آن در دادگاه ثابت شود. احساس بروز چنین مشکلی باعث شد تا در سال ۱۳۱۳ ماده واحده‌ای زیر عنوان قانون راجع به رشد متعاملین به تصویب رسید که به موجب آن ۱۸ سالگی اماره رشد قرار گرفت و در حین وضع قانون مدنی نیز همین ماده واحده در مواد ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ تکرار شد. اماره قانونی رشد برمبنای ۱۸



سال تمام در روابط حقوقی استقرار یافت. ولی در اصلاح قانون مدنی در سال ۱۳۶۱، ماده ۱۲۰۹ حذف شد و متن ماده ۱۲۱۰ به این صورت درآمد «هیچ کس را نمی‌توان بعد از رسیدن به سن بلوغ به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود» و سن بلوغ را اماره ایجاد رشد دانست. (قاسم‌زاده؛ صفائی، حقوق مدنی اشخاص و محجورین، ۲۰۶-۲۰۵)

وفق تبصره یک نیز سن بلوغ را در دختران ۹ سال تمام قمری مقرر کرده و بدین‌گونه شد که یک دختر ۹ ساله برای انعقاد قراردادهای پیچیده حقوقی و روابط مهم غیر مالی همچون نکاح و طلاق در جامعه رها و بی‌سرپرست باقی بماند. هرچند که در تبصره ۲ همان ماده با چرخش ۱۸۰ درجه‌ای در تعارض با متن ماده اعلام کرد که اموال صغیری که بالغ شده است در صورتی می‌توان به او داد که رشد او ثابت شده باشد و اما درج و تدوین این تبصره در مقابل وجود ماده ۱۲۱۰ مشکل را حل نمی‌کند. حتی صدور رأی وحدت رویه‌ش ۳۰ مورخه ۱۳۶۴/۱۰/۳ نیز وضع را بهبود نبخشیده است. اما وجدان بیدار جامعه حقوقی کشور تاب تحمل ماده ۱۲۱۰ را نداشته و عملاً سن بلوغ را برای ذکور هر چند ۱۵ سال تمام می‌داند اما صرف رسیدن به ۱۵ سال را ملاک وجود رشد نمی‌دانند. می‌بایست گواهی رشد نیز از قبل ۱۸ سالگی داشته باشند و عملاً سن ۱۸ سال اماره رشد می‌باشد و بعد از بلوغ و قبل از رسیدن به سن ۱۸ سال این امکان است که فردی گواهی رشد دریافت نماید. (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ۴۲) اما قبل از بلوغ امکان اخذ گواهی رشد وجود ندارد چرا که برای خروج صغیر از حجر دو شرط لازم است: بلوغ و رشد.

۳- سن مسئولیت کیفری

۳-۱ سن مسئولیت کیفری در قرآن

احکام اسلامی از منابع چهارگانه: قرآن (کتاب)، سنت، عقل و اجماع استخراج می‌شود که قرآن، از اساسی‌ترین منابع فوق است؛ چون علاوه بر این که خود، منبع مستقل احکام است، اعتبار بعضی از منابع مزبور؛ مثل سنت نیز منوط به معارض نبودن با قرآن می‌باشد. بعد از دقت و امعان نظر در آیات مربوط به بلوغ، نتایج ذیل به دست می‌آید:



۱- وقتی در واژه‌هایی که بیانگر بلوغ انسان است، دقت کنیم، در می‌یابیم که بلوغ و رسیدن کودک به مرحله تکلیف، یک امر طبیعی، تکوینی و جنسی است که در فرهنگ قرآن از آن با تعبیری همچون «بلوغ حلم»، «بلوغ نکاح» و «بلوغ اشد» توصیف شده است.

برای توضیح بیشتر، به بعضی آیاتی که تعابیر فوق در آنها تصریح شده است، اشاره

می‌کنیم:

آیه اول: « وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ » (نور، ۵۹) «و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید اجازه بگیرند، همان‌گونه که اشخاصی که پیش از آنها بودند اجازه می‌گرفتند، این‌چنین خداوند آیاتش را برای شما تبیین می‌کند و خدا عالم و حکیم است.»

آیه دوم: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ أَذْنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ » (نور، ۵۸) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید باید بردگان شما و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند در سه وقت از شما اجازه بگیرند: قبل از نماز فجر، و در نیمروز هنگامی که لباس‌های (معمولی) خود را بیرون می‌آورید، و بعد از نماز عشاء، این سه وقت خصوصی برای شما است، اما بعد از این سه وقت گناهی بر شما و بر آنها نیست (که بدون اذن وارد شوند) و برگرد یکدیگر طواف کنید (و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمائید) این‌گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند و خداوند عالم و حکیم است.»

آیه سوم: «وَابْتُلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا.» (نساء، ۶) «و یتیمان را چون به حد بلوغ برسند، بیازمائید! اگر در آنها رشد (کافی) یافتید اموالشان را به آنها بدهید، و پیش از آن‌که بزرگ شوند اموال آنها را از روی اسراف نخورید، و هرکس (از سرپرستان) بی‌نیاز است (از برداشت حق‌الزحمه) خودداری کند و آن کس که نیازمند است به طرز شایسته (و مطابق زحمتی که

می‌کشد) از آن بخورد، هنگامی که اموال آنها را به آنها می‌دهید شاهد بر آنها بگیرید (اگرچه) خداوند برای محاسبه کافی است.»

آیه چهارم: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ.» (انعام، ۱۵۲) «و به مال یتیم جز به نحو احسن (و برای اصلاح) نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد، و حق پیمانانه و وزن را به عدالت ادا کنید، هیچ کس را جز به مقدار توانائی تکلیف نمی‌کنیم، و هنگامی که سخنی می‌گوئید عدالت را رعایت نمائید حتی اگر در مورد نزدیکان بوده باشد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا متذکر شوید.»

۱- ملاک و معیار اصلی عبور از دوره کودکی و رسیدن به دوره بزرگسالی (دوره مردانگی و زنانگی)، احتلام و قدرت و توانایی جنسی و عمل زناشویی و تحقق بلوغ اشد (یعنی توانایی جنسی و فکری) است. لذا نمی‌توان برای بلوغ، سن خاصی را معین کرد؛ چرا که رسیدن به مراحل حُلُم، نکاح و اشد، از امور تکوینی به حساب می‌آید و تشخیص مسائل و امور تکوینی و طبیعی، عُرف است، نه شرع، از این رو، تعیین سن خاص در امور تکوینی، خارج از وظیفه شارع است و از این جهت مشاهده می‌شود که در قرآن، هیچ سخنی از سن دختر و پسر به عنوان سن بلوغ به میان نیامده است، بلکه به جای آن، معیارهای کلی ارائه شده است.

۳- بنابراین، می‌توان گفت: سن بلوغ و تکلیف و به دنبال آن، سن مسؤولیت کیفری از دیدگاه قرآن، رسیدن پسر به حد احتلام و دختر به حد حیض است.

البته یادآوری می‌شود که در تحقق مسؤولیت کیفری، علاوه بر بلوغ جنسی، نیاز به بلوغ فکری (رشد) نیز هست و بدین سان، در تحقق مسؤولیت کیفری، دو شرط لازم است: «رسیدن به حد بلوغ» و «رسیدن به رشد و بلوغ فکری». در غیر این صورت، شخص، مسؤولیت کیفری ندارد و نمی‌توان او را در قبال اعمالش مسؤول دانست و ایشان را مجازات نمود. سن از نظر قرآن، در تحقق بلوغ، نه موضوعیت دارد و نه به عنوان آماره‌ای از امارات ذکر شده است.

همچنین آیه‌ی شریفه‌ای که در زیر بیان می‌شود و تفاسیری که واژه‌ی (اشد) را بررسی کرده‌اند

نیز کمک زیادی به بحث خواهد کرد.



«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَيَعْهَدِ اللَّهُ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.» (انعام، ۱۵۲) «و به مال یتیم جز به نحو احسن (و برای اصلاح) نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد، و حق پیمانہ و وزن را به عدالت ادا کنید، هیچ کس را جز به مقدار توانائی تکلیف نمی کنیم، هنگامی که سخنی می گوئید عدالت را رعایت نمائید حتی اگر در مورد نزدیکان بوده باشد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا متذکر شوید.» و «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنْ الْعَهْدُ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء، ۳۴) «و به مال یتیم - جز به طریقی که بهترین طریقی است - نزدیک نشوید تا به سرحد بلوغ برسد، به عهد (خود) وفا کنید که از عهد سؤال می شود.»

در برخی دیگر از آیات، این واژه درباره اشخاص معینی همچون حضرت یوسف و حضرت موسی استعمال شده است: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (یوسف، ۲۲) «و هنگامی که بمرحله بلوغ و قوت رسید ما حکم و علم به او (یوسف) دادیم و اینچنین نیکوکاران را پاداش می دهیم.» و «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (احقاف، ۱۵) «ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند، و با ناراحتی بر زمین می گذارد، و دوران حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است، تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد، و به چهل سالگی وارد گردد، می گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی بجا آورم، و عمل صالحی انجام دهم که از آن خشنود باشی، و فرزندان مرا صالح کن، من به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم، و من از مسلمینم.»

در خصوص تفسیر این واژه، دیدگاه‌های گوناگونی در نزد مفسرین مطرح است. بسیاری از آنان ضمن تعریف «اشد» به توانایی و رشد جسمی و عقلی، آن را به سن معینی تفسیر نموده‌اند. شیخ طوسی درباره معنای این واژه بیان می کند: «بلغ اشده همان کامل شدن توانایی است و برخی

گفته‌اند که این زمان از هجده تا شصت سالگی است و ابن عباس شروع این زمان را از بیست سالگی دانسته و «مجاهد» هم از سی و سه سالگی می‌داند. «طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۶، ۱۱۷) شیخ طبرسی نیز در خصوص آیه‌ی شریفه مربوط به حضرت یوسف، نظرهای مختلفی را نقل نموده است که شروع سن کامل شدن عقل را از هجده سالگی و بنابر نقل دیگر از سی و سه سالگی و بر پایه نقل دیگر، بیست سالگی دانسته است. (طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۳، ۲۲۱) همان‌گونه که ملاحظه گردید، شیخ طبرسی نیز مانند شیخ طوسی، تعیین سن خاص برای اشد را صرفاً به دیگران نسبت داده است.

در روایتی از امام صادق(ع) در تفسیر نور الثقلین، «اشد» به سن هجده سالگی تفسیر شده است. (العروسی الحونیری، تفسیر نور الثقلین، ۴، ۱۱۷) علامه طباطبایی(ع)، در مورد تفسیر این آیه اظهار می‌دارد: «بلوغ اشد آنگاه محقق می‌شود که انسان به سنی برسد که قوای بدنی وی استحکام یابد و با از بین رفتن آثار کودکی، ارکان بدن او توانایی پیدا کند و این زمان از سن هجده سالگی شروع شده و تا سن پیری ادامه می‌یابد که در این زمان عقل انسان به کمال رسیده و رشد او کامل می‌گردد» (طباطبایی، میزان، ۱۱۸، ۱۱). در تفسیر دیگری اشد به سن هجده سال تفسیر شده است (شبر، الجواهر المین فی تفسیر الکتاب المبین، ۳، ۲۶۸). همچنین فیض کاشانی سن اشد را به هجده سالگی تفسیر نموده‌اند. (فیض کاشانی، تفصیر الصافی، ۴، ۱۸۳)

ملافتح الله کاشانی، در مورد تفسیر این آیه آورده است: «اشد به منتهای اشتداد و جسامت و قوت خود که آن را سن وقوف گویند اطلاق می‌شود که سی تا چهل است و مراد سن شباب است که مبدأ آن بلوغ که از بیست سالگی شروع و تا سی سالگی ادامه دارد. این نظر به روایت مأثور از ابن عباس است» (همان، ۵، ۲۹).

بر پایه‌ی تفسیر بیان السعاده، مقصود از اشد در آیه مربوط به حضرت یوسف، سن هجده سالگی و انتهای آن سن چهل سالگی است. (الجنابذی، بیان السعاده فی مقامات العباد، ۲، ۳۵۱) اما در برخی دیگر از روایات، سن بیست و هشت سالگی به عنوان سن کمال عقل عنوان شده است (نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ۱، ۸۵) که البته این به معنای تعیین سن شروع عقل و رشد فکری نیست، بلکه به معنای نهایت و اوج کمال عقل است و در این



صورت با آن دسته از روایاتی که هجده سالگی را سن رشد عقلی معرفی نموده است، منافاتی نخواهد داشت؛ زیرا روایات مربوط به هجده سالگی حمل بر سن شروع رشد می‌شود. البته اگر روایتی که پیش از این نقل گردید و بر مبنای آن سن رشد به سیزده سالگی تفسیر شده است هم به این دسته از روایات اضافه شود، باید سن شروع اشد پایان سیزده سالگی باشد. شایان ذکر است که بیشتر تفاسیر یاد شده در خصوص تعیین سن خاص برای «اشد»، در ذیل آیه شریفه مربوط به حضرت یوسف (یوسف، ۲۲) آمده است، ولی واژه «اشد» در آیه شریفه مربوط به اموال یتیم که در دو سوره انعام (انعام، ۱۵۲) و اسراء (اسراء، ۳۴) به کار رفته، غالباً بدون تعیین سن خاص و صرفاً به معنای بلوغ و رشد عقلی تفسیر شده است.

۲-۳ سن مسؤولیت کیفری در سنت

پس از قرآن که کلام وحی است، سخنان رسول امین (ص) به عنوان عدل کلام وحی از نظر اعتبار، و یکی از منابع در قانون گذاری اسلامی محسوب می‌شود و از اعتبار و رجحانیت بالایی برخوردار است و احادیث وارده از امامان معصوم (ع) به عنوان مفسران وحی، از منابع تشریح و قانون گذاری نیز به حساب می‌آید. لذا نتایج حاصل از این منبع مواج و پرفیض در خصوص مسؤولیت کیفری، از اهمیت بالایی برخوردار است.

۳-۳ سن مسؤولیت کیفری در روایات رسیده از پیامبر اکرم (ص)

بعد از تأمل و تدقیق در روایات رسیده از پیامبر عظیم الشان (ص) می‌توان نتیجه گرفت:

۱- در باره بلوغ و مسؤولیت کیفری کودکان در کلام رسول اکرم (ص) مطابقت، انسجام، تنسیق و هماهنگی با آیات وارده در خصوص بلوغ، به خوبی قابل مشاهده است؛ زیرا در کلام معروف رسول خدا (ص) که می‌فرماید: «رفع القلم عن ثلاثه: عن الصبی حتی یحتلم و عن المجنون حتی یفیک و عن النائم حتی یستیقظ» (حرعاملی، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ۱، ۳۲۰)، ملاحظه می‌شود که کودکی، تا زمانی که احتلام محقق می‌شود، ادامه دارد و تا



رسیدن به این حالت، کودکان، مرفوع القلم هستند؛ یعنی در برابر اعمال خویش، تکلیف ندارند و در نتیجه، از مسؤولیت کیفری نیز معاف می‌باشند.

در حدیث دیگری از رسول خدا(ص) خطاب به حضرت علی(ع) آمده است که پایان «یتیم» (کودکی)، تحقق احتلام است. «یا علی، لا یتیم بعد احتلام» (همان، ۳۱۵، ۱) و به محض این که کودک محتلم شد، دیگر یتیم و کودک محسوب نمی‌شود.

۲- در کلام پیامبر اکرم(ص) احتلام به عنوان ملاک اصلی رسیدن به حد بلوغ معین شده است و سخنی از سن برای تحقق بلوغ، به میان نیامده است.

۳- در کلام وحی و بیان رسول اکرم(ص) در باره تحقق حد بلوغ و خروج کودکان از مرحله کودکی، معیار واحدی ارائه شده است و آن، احتلام در پسران و حیض(دیدن عادت ماهانه) در دختران می‌باشد. البته برای تحقق مسؤولیت کیفری کودکان، علاوه بر شرط رسیدن آنها به حد بلوغ، شرط رسیدن کودکان به مرحله رشد نیز لازم است.

۳-۴ سن مسؤولیت کیفری در احادیث امامان معصوم (علیهم السلام)

روایات رسیده از امامان (علیهم السلام) در خصوص بلوغ و مسؤولیت کیفری کودکان، به طور کلی به سه دسته قابل تقسیم است:

۱- روایاتی که به طور اتفاق، احتلام در پسران و حیض در دختران را نشانه بلوغ می‌دانند و

هیچ اشاره‌ای به سن ندارد.(بلوغ جنسی)

۲- روایاتی که سن را در کنار قاعدگی در دختران و احتلام در پسران بیان کرده است. (بلوغ سنی)

۳- روایاتی که در آنها تنها سن به عنوان علامت بلوغ بیان شده و از سایر نشانه‌ها ذکری به

میان نیامده است.

۱- بلوغ جنسی

وقتی با دقت به روایات دسته اول بنگریم، به این نتیجه می‌رسیم که احتلام و قاعدگی، به

عنوان دو امر تکوینی در تحقق بلوغ و سپری شدن دوره «یتیم و کودکی» موضوعیت دارد. با

ملاحظه نص روایات زیر، مشاهده می‌شود که ملاک اصلی در تحقق بلوغ و رسیدن به حدمردانگی



و زنانگی، همان رسیدن به حالت احتلام و حیض است.

صحیح هاشم: امام صادق(ع) فرمود: «کودکی کودک با احتلام که همان اشد او است، پایان می‌پذیرد و اگر محتلم شد و ایناس اشد از او نگردید، سفیه یا ضعیف است و ولیّ او باید مالش را در اختیار او قرار ندهد.» «انقطاع یتیم با احتلام و هو اشد و ان احتلم و لم یؤنس منه اشد و کان سفیهاً او ضعیفا فلیمسک عنه ولیّه ماله.» (همان، ۱۳، ۱۴۱)

صحیح علی بن جعفر: «از موسی بن جعفر(ع) پرسیدم: کودک در چه زمانی یتیم نیست؟ فرمود: وقتی که محتلم گردد و به گرفتن و عطا(داد و ستد) آشنا شود.» «سأ لته عن الیتیم متی ینقطع یتمه؟ قال: اذا احتلم و عرف الاخذ و العطاء.» (همان، ۳۱، ۱)

وصیت پیامبر(ص) به علی(ع): «ای علی! بعد از رسیدن به حد احتلام و بلوغ جنسی، یتیمی (کودکی) نیست.» «یا علی، لا یتیم بعد احتلام.» (همان، ۱، ۳۱۵)

۲- بلوغ سنی

در برخی روایات، سن خاصی ذکر شده است؛ چون در این سن خاص، دختران حیض می‌شوند و پسران به حالت احتلام می‌رسند؛ یعنی از نظر این روایات، سن بما هو، موضوعیت ندارد، ولی اگر سنی در این روایات تعیین شده است، به خاطر تحقق معیار بلوغ (حیض، احتلام) می‌باشد. لذا سن خاص مورد نظر، موضوعیت ندارد، بلکه طریقی به تحقق معیار است.

بنابراین، با دقت در اشتراط و تعلیل موجود در متن این روایات، این نتیجه را می‌توان گرفت که سن، موضوعیت ندارد، بلکه طریقت دارد؛ لذا مشاهده می‌شود که امام(ع) در موثقه عبدالله بن سنان. عن ابی عبدالله(ع) قال: «اذا بلغ الغلام ثلاث عشرة سنة کتبت له الحسنه و کتبت السيئه و عوقب، و اذا بلغت الجاریه تسع سنین فکذلک و ذلک انها تحيض لتسع سنین.» (حرعاملی، بی تا، ۴۳۱، ۱۳)، دختر نه (۹) ساله را بدین خاطر در برابر اعمال خویش مسؤول می‌داند که دختران، معمولاً در این سن حائض می‌گردند. همچنین در موثقه عمار سابطی(ع) عن عمار الساباطی، عن ابی عبدالله(ع) قال: سأ لته عن الغلام متی تجب الصلاة؟ قال: «اذا اتی علیه ثلاث عشرة سنة، فان احتلم قبل ذلک فقد وجبت علیه الصلاة و جرى علیه القلم، و جاریه مثل ذلک ان أتى لها ثلاث

عشره سنه أو حاضت قبل ذلك ، فقد وجبت عليها الصلاة و جرى عليها الثلام.» (همان، ۱، ۴۵؛ تهذیب، ۲، ۳۱۸)). ملاحظه می‌شود که امام علی(ع) وقتی پسر و دختر را در سیزده سالگی، موظف به انجام تکالیف و واجبات و در برابر اعمال خویش، مسؤول و مکلف می‌داند، حلم مذکور را مشروط به این می‌کند که پسر، قبل از سن سیزده سالگی به احتلام نرسیده و دختر، حیض نشده باشد؛ زیرا در صورت محتمل شدن پسر و حیض گردیدن دختر، بلوغ تحقق یافته و دیگر نیازی به سن بلوغ نیست.

پس معیار و میزان برای پیدایش بلوغ، احتلام و حیض است، نه پانزده (۱۵) یا نه (۹) سالگی، و ذکر سن در روایات، اماره غالبیه برای تحقق احتلام و حیض و یا مصداقی از مصداقی حد بلوغ (احتلام و حیض) است.

۳- روایات صرفاً مبتنی بر سن

در این دسته از روایات، فقط به سن اشاره شده است، نه نشانه‌های دیگر، و شاید به این دلیل باشد که از امامان(علیهم السلام) در باره مسأله بلوغ و زمان آغاز تکلیف و مسؤولیت کیفری کودکان، سؤال‌های زیادی می‌شده است و امامان معصوم(علیهم السلام) مورد مراجعه قرار می‌گرفته‌اند و آنان گاهی با بیان نشانه‌های طبیعی و تکوینی(احتلام و حیض)، رسیدن به حد بلوغ را بیان می‌کردند و در مواردی، با ذکر سن خاص، از باب تعیین مصداق، پاسخ می‌دادند و در مواردی، هم علائم طبیعی (احتلام، حیض و انبات) را بیان می‌فرموده‌اند و هم سن مشخصی را ذکر می‌کردند.

بنابراین، تعیین سن توسط امامان (علیهم السلام) بیانگر این است که در زمان صدور روایات، چون غالب دختران در فاصله سنی نه(۹) تا سیزده(۱۳) سالگی به حد بلوغ جنسی (حیض) می‌رسیدند و پسران نیز نوعاً در سنین سیزده(۱۳) تا پانزده (۱۵) سالگی محتمل می‌شدند، لذا امامان (علیهم السلام) در مواردی به عنوان تعیین مصداق، رسیدن به حد بلوغ را با سنینی از قبیل: نه(۹)، سیزده(۱۳)، چهارده(۱۴) و یا پانزده(۱۵) سالگی بیان می‌فرمودند، و گرنه این سنین، به خودی خود، موضوعیت ندارد.



تعدادی از روایات دسته سوم، به قرار زیر است: روایت ابی حمزه ثمالی: از امام محمد باقر(ع) پرسیدم: چه وقت کودکان مکلف می‌شوند؟ در پاسخ فرمودند: «در سن سیزده و چهارده سالگی.» پس عرض کردم: اگر در آن سن محتلم نشده باشند چه؟ امام(ع) در پاسخ فرمود: «در این سن مکلف می‌شوند و احکام بر آنان جاری می‌شود، اگرچه محتلم نگردند.» عن ابی حمزه الثمالی، عن ابی جعفر (ع) قال: قلت له: فی کم تجری الاحکام علی الصبیان؟ قال: «فی ثلاث عشرة و اربع عشرة.» قلت: فانه لم یحتلم فیها؟ قال: «و ان کان لم یحتلم فان الاحکام تجری علیه.» (همان، ۱۳، ۴۳۲)

صحیححه حمزه بن حرمان: از امام محمد باقر(ع) پرسیدم: چه موقع بر پسر، همه حدود الهی واجب می‌گردد و به سود و زیان او حکم شده، مؤاخذه می‌شود؟ امام(ع) فرمود: «وقتی که از یتیمی و کودکی خارج شده، صاحب ادراک و شعور شود.» گفتم: آیا برای آن، حدی هست که با آن برسد یا شعور پیدا کند یا موی بر زهار او بروید، حدود الهی بر او اقامه و جاری می‌شود و به سود و زیانش حکم می‌شود.» گفتم: چه موقع همه حدود الهی بر دختر واجب می‌شود و پاداش و کیفر می‌بیند؟ امام(ع) فرمود: «دختر مانند پسر نیست؛ زیرا دختر وقتی شوهر کند و دخول با او صورت گیرد و نه (۹) سال داشته باشد، یتیمی او از بین می‌رود و حدود به طور کامل به نفع و ضرر او جاری می‌شود.» عن حرمان قال: سألت ابا جعفر(ع): متى یجب علی الغلام ان یؤخذ بالحدود التامة و یقام علیه و یؤخذ بها؟ قال: «إذا خرج عنه الیتیم و أدرك.» قلت: فلذلك حدّ یعرف به؟ فقال: «... اذا احتلم أو بلغ خمس عشرة سنة أو أنبت قبل ذلك أقيمت علیه الحدود التامة و أخذ بها و أخذت له.» قلتُ فإلجاریة متى تجب علیها الحدود التامة و تأخذ بها و یؤخذ لها؟ قال: إن الجاریة لیست مثل الغلام. إن الجاریة إذا تزوجت و دخل بها و لها تسع سنین ذهب عنها الیتیم و دفع الیها مالها و جاز أمرها فی الشراء و البیع و أقيمت علیها الحدود التامة و اخذها و علیها.» (همان، ۱، ۳۰) و (همان، ۱۷، ۱۹۷)

امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: «معیار بلوغ زن، نه (۹) سالگی است.» (همان، ۲۰، ۱۰۴) بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که چون تکلیف، خطاب است و خطاب، متوجه کسی می‌شود که دارای شرایط توجه خطاب باشد، از این رو افراد نابالغ به علت این که مورد خطاب قرار نمی‌گیرند، فاقد

تکلیف و مسؤولیت کیفری هستند، اما پس از این که کودکان به حد بلوغ جنسی برسند، از این جهت که از جرگه کودکان خارج شده‌اند، می‌توانند مورد خطاب واقع شوند. لیکن به نظر می‌رسد که تحقق بلوغ جنسی، به تنهایی نمی‌تواند شرط کافی برای وجود مسؤولیت کیفری (گرچه شرط لازم است) باشد؛ زیرا افرادی که بالغ هستند، اگر به رشد کیفری نرسیده باشند و قادر بر تشخیص حُسن و قُبْح اعمال خویش نباشد، شایسته مؤاخذه و مجازات نخواهد بود.

پس با توجه به این که وجود ادراک (رشد فکری) یکی از عناصر اساسی تحقق مسؤولیت کیفری است، استنتاج و استنباط ما از مجموع ادله، این است که سن مسؤولیت کیفری، زمانی است که فرد از نظر جسمانی به حد بلوغ جنسی و از لحاظ عقلی و فکری، به رشد کیفری (تمییز حُسن و قُبْح) رسیده باشد.

۳-۵ سن مسؤولیت کیفری از نظر فقها

نظرات فقها به عنوان کارشناسان اسلامی و کسانی که مجوز استفاده از منابع احکام اسلامی (کتاب، سنت، عقل و اجماع) را به علت در اختیار داشتن ابزارهای استفاده از آن منابع (علوم حوزوی) دارند، بسیار مهم و لازم الاتباع برای پیروان دین اسلام است.

۱- نظریه‌ی مشهور فقهای امامیه

مشهور فقهای امامیه، سن مسؤولیت کیفری را برای پسران، پانزده (۱۵) سال کامل و برای دختران، نه (۹) سال کامل می‌دانند. عمده‌ترین دلیل مشهور در سن مسؤولیت کیفری، روایت حمزه ابن حمران است که قبلاً ذکر شد.

حدیث مزبور در کافی با مقداری تفاوت در راوی‌های قبل از ابن محبوب، و تفاوت‌هایی در متن روایت نقل شده است. البته به نظر می‌رسد با توجه به این که هر دو حدیث از یک امام نقل شده است و به ابن محبوب می‌رسد، دارای وحدت سند باشد.

بررسی سند روایت حمزه ابن حمران نشان می‌دهد که احمد ابن محمد بن عیسی‌القسری ضعیف است. عبدالعزیز العبدی نیز ضعیف است. حمزه بن حمران نیز که در سند حدیث حمران



قرار دارد، توسط احدی از علمای رجال، تعدیل یا توثیق نشده است. از این رو، فقط شهیدثانی روایت را صحیح دانسته است.

۲- اقوال مخالف مشهور فقها

در برابر نظر مشهور فقهای امامیه، آرای مخالفی وجود دارد که اگرچه با هم تفاوت‌هایی دارند، ولی از حیث مخالف بودن با قول مشهور فقها با هم موافقتند.

اقوال مخالف مشهور را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱- گروهی از فقها و محققان، با توجه به روایاتی که در باب روزه وارد شده یا اخباری که در ابواب مختلف احکام به ما رسیده است، برای تکالیف مختلف، مراتبی را در نظر گرفته و سنین خاصی را برای هر تکلیف معین کرده‌اند که می‌توان به نظرات فیض کاشانی و آیت‌اله محمد هادی معرفت اشاره کرد.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب مفاتیح الشرایع می‌گوید: «جمع بین روایات ایجاب می‌کند که بلوغ سنی، مراتب مختلفی نسبت به تکالیف مختلف داشته است. همان‌طور که از احادیث روزه به دست می‌آید، بر دختر، قبل از پایان سیزده سالگی، روزه واجب نیست، مگر این که قبل از این سن، حیض شود. از روایات حدود نیز استفاده می‌شود که در نه (۹) سالگی، حد بر دختران جاری می‌شود و روایات دیگری در باب وصیت و عتق، دلالت دارد که از کودک ده (۱۰) ساله، این قراردادها صحیح است» (فیض کاشانی، الصافی، ۱، ۱۴).

۲- گروه دیگری از محققان، با توجه به آیات و روایاتی که احتلام و حیض را ملاک بلوغ دانسته‌اند و تعارض روایات مورد استناد مشهور فقها با سایر روایات و در نظر گرفتن مقتضای اصول علمیه؛ مانند اصل برائت و استصحاب و با توجه به واقعیات خارجی و نظر کارشناسان علوم طبیعی، معتقدند که پدیده بلوغ، یک امر تکوینی است و مراد از بلوغ در اسلام، بلوغ جنسی بوده و علامت و نشانه قاطع آن در پسر، رسیدن به حد احتلام و در دختر، دیدن خون حیض است.

از جمله قائلان به نظریه فوق، آیت‌اله معرفت، آیت‌اله مرعشی، آیت‌اله میرسیدعلی طباطبایی، علامه حلی و مرحوم نراقی هستند که به بیانات بعضی از آنها اشاره می‌کنیم: استاد معرفت: «ملاک



اصلی بلوغ در پسران، رسیدن به حالت احتلام و در دختران، رسیدن به سن رشد زنانگی که با احراز خون حیض صورت می‌گیرد، است. بلوغ، امری طبیعی است و نقش شارع مقدس، بیان امارات و علایم متداول است و هیچ‌گونه تعبد شرعی در چنین زمینه‌های طبیعی، در کار نیست. (معرفت، بلوغ دختران، ۱۷۱)

علامه حلی: «معیار کودک بودن دختران، سن کمتر از نه (۹) سال است؛ زیرا دختر در کمتر از نه (۹) سال، خون حیض نمی‌بیند و دیده نشده که دختری قبل از نه (۹) سالگی، خون ببیند؛ بدین جهت که خداوند، خون حیض را آفریده تا غذای جنین باشد. پس حکمت در آفرینش خون حیض، تربیت و نمو جنین در رحم زنان است و دختران، قبل از نه (۹) سالگی، شایستگی بارداری ندارند. لذا خون حیض در آنان آفریده نمی‌شود؛ زیرا فاقد حکمت است. همانند منی در پسران که حکمت آفرینش آن در پسران، همگون حکمت آفرینش خون حیض در دختران است که آن (منی) مایه تکوین جنین است و این (خون حیض)، غذای موجب رشد و نمو جنین، و هر یک از این دو، در حالت صغر وجود ندارد. از این رو، هر یک، دلیل و نشانه بلوغ می‌باشد و پایین‌ترین سنی که دختران ممکن است خون ببینند، نه (۹) سالگی است و لذا احتمال بلوغ دختران در این سن مطرح گردیده است. (علامه حلی، منتهی المطلب، ۱، ۹۶-۹۵).

میرسیدعلی طباطبایی: «خون حیض، چیز شناخته شده‌ای است که دیگر ملل و طوایف مردم و نیز اطبا از آن به خوبی اطلاع دارند و چیزی نیست که بر بیان شارع متوقف باشد، بلکه همانند دیگر پدیده‌های طبیعی در بدن انسان؛ مانند بول، منی و غیره که موضوع احکام شرعی قرار گرفته در شناخت آنها به بیان شارع نیازی نیست، بلکه هر گاه تحقق و شناسایی گردید، احکام مربوط، بر آن مترتب می‌گردد (همان).

۴- عدالت کیفری (Criminal Justice)

هدف از اعمال کیفر، بی‌گمان حفظ حقوق انسان‌ها و جلوگیری از تجاوز به آنان به منظور تحقق آرمان عدالت است. هرگاه توازن میان منافع، از عدالت برای رفع تجاوز نمایان شود می‌توان آن را عدالت کیفری نامید.

مهم‌ترین تأثیر وضع و اجرای دقیق قوانین کیفری، تحقق عدالت است. چنین عدالتی را که با اعمال مجازات به دست می‌آید، می‌توان «عدالت کیفری» نامید؛ بنابراین می‌توان گفت:

عدالت کیفری، شامل مراجع گوناگونی می‌شود که دامنه‌ی صلاحیت و مداخله‌ی آنها نسبت به بزهکار و حتی پس از تحمل مجازات، یعنی مرحله‌ی بعد از خروج مجرم از فرآیند کیفری نیز ادامه می‌یابد. (نجفی ابرنآبادی، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۱۸، ۳۳۲)

کمترین نتیجه‌ای که این تعریف از عدالت کیفری به دنبال دارد، آن است که قانون‌گذار به‌طور عمیق توجه کند که مجموعه‌ی قوانین کیفری به ویژه کیفرهایی که برای جرائم پیش‌بینی می‌شود، از وصف عدالت بهره‌مند باشند؛ زیرا به هیچ روی نمی‌توان انتظار داشت با کیفر ناعادلانه، وضعیت عادلانه‌ای در جامعه برقرار و عدالت تأمین گردد و بی‌تردید، چنین عدالتی بدون تحقق عدالت در قانون‌گذاری محقق نخواهد شد.

نه تنها هدف عمده‌ی مجازات، تحقق آرمان عدالت است، بلکه عدالت، یکی از مبانی مشروعیت کیفر نیز به شمار می‌رود و این اندیشه به روزگار فیلسوفان یونان باز می‌گردد و تا زمان حاضر نیز مجازات‌ها بر اساس نظریه‌ی عدالت توجیه می‌شوند، هرچند تفسیری که امروز از عدالت ارائه می‌شود، با مفهوم قدیمی آن تفاوت بسیار دارد. (میزگرد عدالت و آزادی، مجله نامه فرهنگ، ش ۱۰ و ۱۱)

طرفداران کیفر، از آن رو از کیفر به رغم ظاهر خشونت بار آن دفاع می‌کنند که آن را وسیله‌ی اجرای عدالت می‌پندارند و بر این باورند که اگر بر مرتکب جرم مجازات اعمال نگردد، عدالت اجرا نشده باقی می‌ماند. به نظر آنان با وجودی که همواره امکان وقوع تجاوز به حقوق افراد و جامعه وجود دارد، عادلانه نخواهد بود که مشروعیت کیفر را نفی و ضرورت آن را نادیده بگیریم.

شاید بتوان کانت (Kant) را دارای همین نظریه دانست؛ چه آن که به اعتقاد وی، هدف از وضع و اعمال قانون جزا، نه حفظ حقوق طبیعی، نه دفاع از جامعه در قبال بزهکار، نه پیش‌گیری و ارباب دیگران از ارتکاب جرم است؛ بلکه اعمال مجازات، خود حسن‌ذاتی دارد. (نقاب، مطالعه نظری و علمی در حقوق جزا، ۱، ۸۲)



در مورد مجازات‌های اسلامی نیز نباید تردید کرد که مجازات‌ها در اصل با هدف تحقق عدالت، پیش‌بینی شده است و اگرچه در زمان جعل جرائم و کیفرهای اسلامی، شیوه‌ی پیچیده‌ی جنائی مبتنی بر سیاست کیفری وجود نداشت، این نکته در مجازات‌ها مشهود است که به تحقق عدالت، در نقش فضیلتی بی‌مانند توجه شده و چنان که گفتیم، چون با کیفر غیرعادلانه نمی‌توان به عدالت دست یافت، مقررات کیفری اسلام اصولاً عادلانه‌اند. در این‌جا به نمونه‌ای از مجازات‌های اسلامی که در دنیای امروز مورد انتقاد قرار گرفته، یعنی مجازات قصاص اشاره می‌کنیم.

مجازات قصاص اگر با هدف تحقق عدالت جعل نشده باشد، دست کم کیفری عادلانه است که با هدف حفظ حیات انسان‌ها و باز داشتن بزهکاران از خونریزی که شنیع‌ترین جرم است، وضع گردیده؛ هرچند تردید در این نکته هم روا نیست که حفظ حیات آدمیان در جایگاه بنیادی‌ترین حقوق آنان به معنای عدالت است؛ چون عدالت با حقوق انسان‌ها پیوندی گوه‌رین دارد. روی سخن خداوند در آیه کوتاه قصاص با خردمندان است: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره، ۱۷۹) «و ای خردمندان شما را در قصاص زندگانی است باشد که به تقوا گرایید».

گویی اگر انسان با عقل خود در مشروعیت کیفر قصاص به طور عمیق تأمل کند، در می‌یابد که حفظ امنیت جسمانی و روانی افراد جامعه، مصلحت لازم الاستیفائی است که تأمین آن به پیش‌بینی کیفرهایی عادلانه نیاز دارد.

شهید عبدالقادر عوده در کتاب وزین خود، قصاص را عادلانه‌ترین کیفر دانسته است که نه عصر قدیم و نه عصر جدید، مجازات برتری در مقایسه با آن به خود ندیده است؛ چرا که به‌طور کامل تناسب و تعادل بین جرم و مجازات در آن وجود دارد و امنیت و نظم را برقرار می‌سازد. (عوده، التشریح الجنائی الاسلامی، ۱۹۷).

ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که قصاص، کیفری الزامی نیست؛ بلکه حق زیان دیدگان به شمار می‌رود که قرآن کریم با رویکردی اخلاقی بر عفو تأکید می‌ورزد و از این رو ممکن است با بذل توجه خاص به نهاد تعزیرات، شیوه‌ای کیفری ایجاد کرد که عدالت را تأمین و از وقوع و تکرار



و شیوع جرم جلوگیری نماید. مهم آن است که احکام کیفری اسلام، جهت‌گیری کلی به سمت عدالت دارد.

گفتیم که قصاص (یکی از کیفرهای اسلامی) هم بر پایه عدالت استوار است و هم به منظور تحقق عدالت وضع شده و هم خود کیفری عادلانه است؛ از همین رو مجازات جانی در اجرای قصاص، هرگز نباید حتی اندکی بیش‌تر از میزان جنایت ارتكابی باشد و این را می‌توان نشان تأکید بر اجرای عدالت دانست.

قرآن کریم تصریح می‌فرماید: «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.» (بقره، ۱۹۴)

«این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است و هتک حرمت‌ها قصاص دارد پس هرکس بر شما تعدی کرد همان‌گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوای پیشگان است»، خداوند در این آیه، افزون بر تأکید بر همانندی در مقابله و قصاص، به رعایت تقوای الهی سفارش می‌فرماید که از آن، نهی از خروج از عدالت به خوبی استفاده می‌شود.

خداوند بزرگ در آیه‌ای دیگر، از زیاده روی در قصاص نهی فرموده و فقط مجازات ستمگر را به میزان ستمی که روا داشته، مجاز شمرده است: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا.» (اسراء، ۳۳) «و نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق مکشید و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم پس نباید در قتل زیاده‌روی کند زیرا او یاری شده است».

بر حقوق جزا، اصول بسیار مهمی حکومت می‌کند که می‌توان آنها را سازنده نظام عدالت کیفری دانست. این اصول عبارت‌اند از: اصل مسؤولیت اخلاقی، اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها و محاکم، اصل عطف به ماسبق نشدن قوانین کیفری، اصل تفسیر مضیق قوانین کیفری با تفسیر قوانین کیفری به نفع متهم، اصل شخصی بودن مسؤولیت کیفری، اصل برائت و قاعده درء و اصل تناسب بین جرائم و مجازات‌ها و کیفر بر اساس استحقاق. در این میان اصل مورد نظر ما، اصل مسؤولیت اخلاقی (اساس مسؤولیت کیفری: بلوغ، عقل و اختیار) می‌باشد. به موجب این اصل، فقط در صورتی مسؤولیت، متوجه شخص مجرم می‌شود که بالغ، عاقل و مختار

و دارای اراده باشد و این، از اصول مسلم حقوق جزای امروز به شمار می‌رود؛ بنابراین، کودک، مجنون، مضطر و مکره (علی الاصول) فاقد مسؤولیت کیفری‌اند. امروزه، معافیت کودکان و دیوانگان از مجازات برای بشر قرن بیست و یکم، امری بسیار روشن و بدیهی جلوه می‌کند. مطابق فقه اسلامی، در تمام جرائم یکی از شرایط اعمال مجازات، دارا بودن مسؤولیت اخلاقی است و تا زمانی که کسی مسؤولیت نداشته باشد، قابلیت تحمل مجازات را هم نخواهد داشت. مرتکب جرم، فقط در صورتی مجازات می‌شود که دارای شرایط عمومی تکلیف باشد. یعنی بالغ، عاقل و مختار باشد؛ از همین روی، کودکان و دیوانگان از مجازات معاف‌اند و باید اصلاح، تأدیب و تربیت آنان مورد توجه قرار گیرد.

۴-۱- کنوانسیون و عدالت کیفری کودک

خانم وان بورن معتقد است که از دهه ۱۹۸۰ نوعی انقلاب خاموش در زمینه اعمال و مدیریت عدالت کیفری کودک در حقوق بین‌الملل رخ داده است. در واقع طی یک دهه، چار چوب جامعی که تمامی جنبه‌های عدالت کیفری کودک را در برگیرد، در قالب سند بین‌المللی تهیه و تنظیم شد:

الف- کنوانسیون حقوق کودک سازمان ملل متحد (۱۹۸۹)

ب- قواعد سازمان ملل متحد برای مدیریت و اعمال عدالت کیفری کودک (۱۹۸۵) (قواعد پکن)

ج- قواعد سازمان ملل متحد برای حمایت از صغار محروم از آزادی (۱۹۹۰) (اصول راهبردی ریاض)

از میان اسناد فوق، کنوانسیون به دلیل ماهیت تعهدآور و فراگیرش و این که بیش از ۱۹۱ دولت آن را تصویب کرده‌اند، مهمترین سند محسوب می‌شود. هرچند قواعد و اصول راهبردی سازمان ملل حاوی مقررات مفصل و جامع‌تری هستند، اما تعهدآور نبوده و صرفاً جنبه ارشادی و ترغیب کننده دارند و در نتیجه، تعهدات دولت‌ها برای اجرای این اسناد بسیار ناچیز است.

کنوانسیون حقوق کودک، این جنبه را تا حدودی بهبود می‌بخشد، بدین ترتیب مفاد اسناد دیگر را قویاً مورد توجه قرار می‌دهد و مقرراتی را درباره عدالت کیفری کودک در متن خود پیش بینی می‌کند. در روش توصیه شده در این اسناد، تغییر محسوسی بوجود آمده و تأکید بر اقدامات



تنبیهی به سیستم عدالت کیفری کودک مدار تغییر یافته است که در آن توجه به منافع و مصالح کودک جنبه محوری دارد و مهمترین عامل است، کرامت ذاتی کودک نیز در آن مورد توجه قرار گرفته است. بدین ترتیب ماده‌ی ۴۰ کنوانسیون چنین مقرر می‌دارد: «دولت‌های طرف کنوانسیون، حقوق کودکی را که مورد اتهام قرار گرفته یا به عنوان ناقض قوانین کیفری تشخیص داده شده، آن گونه مورد رسیدگی و توجه قرار می‌دهند که متناسب با تقویت احساس شخصیت و اعتبار در کودک باشد.» این واقعیت که سیستم عدالت کیفری بحث بسیار پیچیده‌تری از قانون است، با دامنه گسترده و محتوای این اسناد، قابل درک است. مقررات عدالت کیفری کودک شامل موضوعاتی از قبیل محرومیت از آزادی، تضمین حقوق بنیادین، تغذیه، مراقبت بهداشتی و پوشاک است که در متن کنوانسیون ۱۹۸۹ پیش‌بینی شده است. از سویی دیگر، حقوق مدنی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و اسناد بعدی نیز مد نظر قرار می‌گیرد. برای مثال، ماده‌ی ۴۰ کنوانسیون به‌طور مفصل به تضمین‌های همه جانبه تشریفات قانونی (دادرسی عادلانه) در مورد کودکان از جمله اماره براءت و حق آگاه شدن فوری از اتهامات و برخورداری از معاضدت حقوقی برای تهیه و تنظیم لایحه دفاعیه و نیز برگزاری جلسه محاکمه بدون تأخیر از جانب مقام صالح قانونی و مجموعه‌ای از تضمین‌های دیگر اشاره دارد که از سایر اسناد حقوق بشر اقتباس شده است. این کنوانسیون از دولت‌ها می‌خواهد تا حداقل سن منطقی برای مسؤولیت کیفری تعیین کنند. روش‌های غیر قضایی برخورد با کودکان بزهکار را به وجود آوردن اقدام‌های جایگزین نظارت، مراقبت و نگهداری در نهادی رسمی را (که در واقع با سلب آزادی کودک انجام می‌شود) اتخاذ نمایند. این مقررات با ماده‌ی ۳۷ که کیفر مرگ و حبس ابد را منع کرده، تکمیل شده است، همچنین ماده‌ی ۳۷ خواستار آن است که زندان به عنوان آخرین حربه در نظر گرفته شود و در مواردی که کودکان حبس شده‌اند، مدت آن تا جای ممکن کوتاه باشد. ماده‌ی ۳۹ از دولت‌ها می‌خواهد که ترمیم و بهبود وضعیت جسمی و روانی کودک و نیز یکپارچه‌سازی اجتماعی با جامعه پذیری دوباره، کودکان قربانی را ارتقا دهند. مقررات ویژه عدالت کیفری کودک باید در پرتو اصول فراگیر کنوانسیون مورد بررسی قرار گیرد که مواد مختلف آن مقرر می‌دارند: «دولت‌ها در همه تدابیر و اقدام‌های خود، باید به در نظر گرفتن منافع و مصالح عالی‌ه کودک عمل کند» (ماده‌ی ۳)، «استعدادهای

رو به تکامل کودک را مورد توجه قرار دهند» (ماده ۵)، «بهای لازم را به دیدگاه‌ها و خواسته‌های کودک بدهند» (ماده ۱۲) و «حقوق همه کودکان را بدون تبعیض تضمین نمایند.» (ماده ۲) نگرش کنوانسیون به حقوق کودک کلی است و مقررات آن، نوعی اشاره‌ی انعکاسی به سایر حقوق کودک و از جمله عدالت کیفری اطفال دارد. آقایان جکین و نیول در ارتباط با این موضوع، اظهار می‌دارند که کمیته در بحث عمومی خود درباره عدالت کیفری کودک، به ویژه به نیاز دولت‌ها در استقرار یک سیستم عدالت کیفری کودک تأکید کرده که در آن کودک به عنوان موضوع اصلی حقوق اساسی و آزادی‌ها شناخته شده باشد و همه اقدامات برای کودکان در وهله اول مبتنی بر منافع و مصالح عالی‌ه آنان باشد. (مهرا، عدالت کیفری اطفال از منظر حقوق بین الملل، ۲۱۵)

نتیجه گیری

با توجه به ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و در نظر گرفتن تبصره یک ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی، می‌توان گفت کودکان قبل از بلوغ شرعی یعنی پسر قبل از رسیدن به ۱۵ سال تمام قمری و دختر قبل از رسیدن به ۹ سال تمام قمری مسئولیت کیفری ندارند و بعد از این سن در صورت ارتکاب جرم مسئولیت کیفری دارند.

به نظر می‌رسد قانون‌گذار دو نکته را مورد توجه قرار نداده اولاً این که بلوغ امری تکوینی است نه تشریحی و تعبدی و ثانیاً سن مسئولیت کیفری کودک با سن تکلیف عبادی (بلوغ) متفاوت است و در مسئولیت کیفری علاوه بر بلوغ، رشد فکری و روانی یعنی رشدی که بتواند مسئولیت کیفری را درک کند، نیز باید در نظر گرفته شود.

همچنین اصطلاح «رشد» در قرآن و روایات در معنایی اعم از امور مالی و غیر مالی (از جمله امور کیفری) به کار رفته است. یعنی در مسائل کیفری نیز سفاقت و بلاهت مصداق دارد و بر اساس برخی از روایات، سفاقت و بلاهت در امور کیفری موجب انتقای مسئولیت کیفری یا تخفیف مجازات عنوان شده است و رشد، یک مفهوم عام است، یعنی علاوه بر امور مالی و مدنی، شامل امور کیفری نیز می‌شود و در واقع آنچه که فقها و مفسرین در تعریف سفه و رشد آورده و آن



را به مسائل مالی اختصاص داده‌اند، تنها از باب تطبیق بر مورد و مصداق آیه بوده است و حصر معنای رشد در امور مالی درست نیست.

از آیات شریفه‌ای که در مورد بلوغ و رشد است مثل آیه ۱۵۲ سوره انعام و آیه ۶ سوره نساء نتیجه می‌گیریم همان طور که در امور مالی و مدنی علاوه بر بلوغ رشد نیز لازم است چون رشد یک مفهوم عام است در مسائل کیفری که از اهمیت بالاتری برخوردار است نیز رشد لازم است. ملازمه‌ای بین سن تکلیف عبادی (بلوغ) با سن تکلیف کیفری نیست. لذا نمی‌توان لزوماً و در تمام موارد، آثار سن تکلیف عبادی را در مسائل کیفری معیار دانست. در روایات مربوط به تعیین سن تکلیف، برای پسر سنین مختلف و متعارضی بیان شده است؛ از این رو با توجه به اختلاف روایات، در مقام جمع میان روایات شاید بتوان گفت که به تناسب نوع تکلیف (عبادی یا کیفری)، سن تکلیف نیز متفاوت خواهد بود. این نظریه که از طرف برخی از فقها نیز، در مقام جمع میان روایات ارائه گردیده، اگرچه با مخالفت قریب به اتفاق فقها مواجه شده است، اما محل تأمل بسیار است.

همچنین از مجموع روایات و بیانات فقها به این نتیجه می‌رسیم که معیار اصلی برای رسیدن به بلوغ در پسران احتلام و در دختران دیدن خون حیض است و سایر علائم و سن، نشانه‌هایی است که نوعیت دارد ولی موضوعیت ندارد و نیز بلوغ امری تکوینی است، نه تشریحی.

البته تعیین سنی که نوعاً دختران در آن خون حیض می‌بینند و پسران محتلم می‌شوند، از سوی قانون گذار ضرورت دارد. شایان ذکر است که برای تحقق مسؤولیت کیفری، علاوه بر بلوغ، ادراک کامل (رشد فکری و روانی) نیز لازم و ضروری می‌باشد. لذا سن برای مسؤولیت داشتن موضوعیت ندارد، بلکه طریقت دارد.

کودک در این سن به مرحله ادراک کامل و رشد فکری می‌رسد، از این رو، افرادی که فاقد ادراک و رشد عقلی هستند، مسؤولیت کیفری ندارند. پس همان طور که تحقق بلوغ جنسی (احتلام، حیض)، شرط لازم برای توجه تکلیف و مکلف شدن است، رشد کیفری (فکری و روانی) و وجود ادراک (قدرت تمیز) نیز برای مسؤولیت کیفری، شرط می‌باشد. بنابراین، برای مسؤولیت کیفری دو

شرط لازم است: «بلوغ» و «رشد کیفری» و هیچ کدام از این دو به تنهایی برای مسئولیت کیفری، کافی نیست.

بنابراین ما نیازمند بازنگری در سیاست کیفری و سن مسئولیت کیفری هستیم. از آن جا که سن بلوغ و رشد امری تکوینی هستند می تواند با توجه به تعریف کودک در کنوانسیون حقوق کودک سازمان ملل متحد و نظر دقیق تر به آیاتی که در مورد رشد و بلوغ در قرآن آمده است، قانون گذار ضمن باز نگری در سن مسئولیت کیفری، تعیین دقیق تر آن را در مواردی به تشخیص قاضی واگذار نماید. بنابر این ما نیازمند دادگاه های ویژه اطفال هستیم که در آن قاضی علاوه بر حقوق باید مسلط به جرم شناسی، جامعه شناسی و روانشناسی کودک باشد.

فهرست منابع:

قرآن کریم.

۱. ابن براج، عبدالعزیز، **المهذب البارع فی شرح المختصر النافع**، قم: انتشارات جامعه مدرسین، (۱۴۰۶).
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، قم: نشر ادب الحوزه، (۱۴۰۵).
۳. آیت اللهی، زهرا، **سن ازدواج دختران**، تهران: فقه، (۱۳۷۷)، شماره ۱۷ و ۱۸.
۴. حر عاملی، محمدحسن، **وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، بیروت: دار احیاء التراث العربی (بی تا).
۵. خویی، سید ابوالقاسم، **معجم رجال الحدیث**، چاپ پنجم، قم: مرکز نشر فرهنگ اسلامی (۱۴۱۳).
۶. جبعی، زین الدین (شهید ثانی)، **مسالك الافهام**، چاپ اول، قم: مؤسسه معارف اسلامی، (۱۴۱۳).
۷. الجنابذی، حاج سلطان محمد، **بیان السعاده فی مقامات العباده**، چاپ دوم، تهران: نشر دانشگاه تهران، (۱۳۴۴).
۸. شیر، سید عبدالله، **الجواهر الثمین فی تفسیر الکتب المبین**، کویت: مکتبه الالفین، (۱۴۰۷).
۹. صدوق، ابن بابویه، **من لا یحضره الفقیه**، چاپ دوم، قم: انتشارات جامعه مدرسین، (۱۴۰۴).
۱۰. العروسی الحونیری، عبدعلی بن جمعه، **تفسیر نور الثقلین**، چاپ چهارم، قم: مؤسسه اسماعیلیان (۱۴۱۱).
۱۱. طباطبائی، سید محمد حسین، **المیزان**، قم: مؤسسه نشر الاسلامی، (بی تا).
۱۲. طبرسی، امین الدین ابوعلی، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، (۱۳۷۹).

۱۳. طوسی، ابوجعفر، **التبیین فی تفسیر القرآن**، چاپ اول، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، (۱۴۰۹).
۱۴. طوسی ابوجعفر محمد بن حسن، **الاستبصار فیما اختلف من الاخبار**، تصحیح موسوی، تهران: دارالکتاب الاسلامیه، (۱۳۹۰).
۱۵. طوسی، شیخ ابوجعفر، **الخلاف**، قم: مؤسسه النشر اسلامی، (۱۴۰۷).
۱۶. عطائی اصفهانی، علی، **بلوغ دختران**، چاپ اول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، (۱۳۷۹).
۱۷. علامه حلی، حسن بن یوسف، **منتهی المطلب**، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، (بی تا).
۱۸. عوده، عبدالقادر، **التشریع الجنائی الاسلامی**، بیروت: ج ۱، مؤسسه الرساله، (۱۹۹۴).
۱۹. فاضل میبدی، محمدتقی، **بلوغ از دیدگاه فقهی و کارشناسی**، تهران: فرزانه، (۱۳۷۴)، سال دوم، شماره ۵.
۲۰. فیض کاشانی، ملا محسن، **تفصیر الصافی**، تهران: مکتبه الصدر، (۱۴۱۶).
۲۱. قاسم زاده، سیدمرتضی؛ صفائی، سیدحسین، **حقوق مدنی اشخاص و محجورین**، تهران: سمت، (۱۳۸۵).
۲۲. کاتوزیان، ناصر، **دوره مقدماتی حقوق مدنی - وقایع حقوقی**، چاپ اول، تهران: نشر یلدا، (۱۳۷۱).
۲۳. کلینی، یعقوب، **اصول کافی**، قم: دارالکتاب الاسلامیه، (۱۳۶۵).
۲۴. محقق حلی، شیخ جعفر، **شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، ج دوم، تهران: انتشارات استقلال، (۱۴۰۳).
۲۵. محقق حلی، شیخ جعفر، **المختصر النافع**، تهران: مؤسسه البعثه، (۱۴۱۰).
۲۶. مرعشی، سیدمحمدحسن، **نظرات فقهی و حقوقی در خصوص بلوغ و رشد**، تهران: ماهنامه دادرسی، (۱۳۷۹).
۲۷. معرفت، محمد هادی، **بلوغ دختران**، قم: کتاب نقد، (۱۳۷۸)، سال سوم، شماره ۱۲.
۲۸. موسوی بجنوردی، محمد، **بلوغ**، تهران: ماهنامه متین، (۱۳۷۸)، سال اول، شماره ۲.
۲۹. مهرا، نسرین، **عدالت کیفری اطفال از منظر حقوق بین الملل**، تهران: مجله تحقیقات حقوقی، (۱۳۸۲)، شماره ۳۸.
۳۰. مهریزی، مهدی، **بلوغ دختران**، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، (۱۳۷۶).
۳۱. **میزگرد عدالت و آزادی**، مجله نامه فرهنگ، ش ۱۰ و ۱۱.
۳۲. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، **سیاست جنائی سازمان ملل متحد**، مجله تحقیقات حقوقی، (بی تا)، ش ۱۸.
۳۳. نقابت، ضیاءالدین، **مطالعات نظری و علمی در حقوق جزا**، ج ۱، تهران: انتشارات ابن سینا، (بی تا).
۳۴. نوری طبرسی، حسین، **مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل**، ج دوم، قم: مؤسسه آل البیت، (۱۴۰۸).